

### گفتمان سردبیر

فوکو، به ما می‌گوید: «هیچ رابطه قدرتی بدون تأسیس یک قلمرو همبسته از دانش وجود ندارد و هیچ دانش بدون فرض و تشکیل روابط قدرت در همان زمان قابل تحقق نمی‌باشد» از این منظر، هیچ دانشی، به اذن و اراده آزاد خود تولد، انتقال و توسعه نمی‌یابد، بل که در تمامی این مراحل، در چنبره شبکه‌ای پیچیده و تنیده از روابط قدرت گرفتار است. بی‌تردید، روایت تولید دانش (در اینجا، علوم انسانی) در جامعه ایرانی، روایت «قدرت» نیز هست. از این‌رو، دیرینه‌شناسی هیچ یک از این مفاهیم، جز «در» یا «با» حضور دیگری ممکن نمی‌گردد. به دیگر سخن، آنچه به تأمل دیرینه‌شناختی ما در این عرصه معنا می‌دهد، تقدم و تأخر هر یک از این مفاهیم نسبت به دیگری، و نه حضور و یا عدم حضور یکی از آنان است.<sup>۱</sup>

در نگاه فوکو، روابط قدرت و دانش آنست که انسان‌ها را به عنوان سوژه (مثلاً دیوانه، مجرم، شهروند تابع قانون و غیره) عینیت و موضوعیت می‌بخشند و به صورت موضوعات دانش در می‌آورند. حبس و مجازات هم یکی از تکنیک‌های قدرت یعنی فناوری سیاسی بدن است. تحول از مجازات بدنی به مجازات روانی مبین پیدایش شکل جدیدی از قدرت و همراه با آن اشکال تازه‌ای از دانش بود. با پیدایش و اعمال شکل جدید قدرت یعنی انضباط، واقعیت جدیدی به نام فرد پیدا می‌شود.

فوکو، علوم انسانی و اجتماعی را جزیی از فرایند اعمال قدرت و روابط اعمال سلطه بر انسان می‌داند. از نظر وی، مسأله اصلی در این عرصه، تحول در شکل اعمال قدرت بوده است.

در فرایند این تحول، نخست، قدرت در طی قرن ۱۷ و ۱۸ از شکل حاکمیت، دولت و سرکوب به شکل قدرت «مشرف بر حیات»<sup>(۱)</sup> درآمد و سپس در سده ۱۹ به شکل «آناتومی سیاسی بدن» ظاهر شد. موضوع نوع اول، قدرت، حاکمیت، سرزمین و اطاعت مردم از قانون بود. در حالی که موضوع قدرت مشرف بر حیات، نه سرزمین، بل که مجموعه پیچیده‌ای از اشخاص و اشیا و روابط افراد و اشیا و شیوه زیست آن‌ها بوده است. علم آمار، یکی از اجزای فناوری قدرت مشرف بر حیات محسوب می‌شود. فوکو، از قدرت مشرف بر حیات به عنوان قدرت رعیت‌پروری سخن می‌گوید که هدف آن تأمین رفاه جمعیت و اعمال نظارت و مراقبت بر آن است. بدین سان، جمعیت به سوژه و ابژه تبدیل می‌شود. یعنی از یک‌سو، سوژه نیازها و خواسته‌هاست و از سوی دیگر، ابژه قدرت مشرف بر حیات است. چنین قدرتی، نیازمند تکوین دانش جدیدی برای شناخت جامعه و جمعیت و فرایندهای درونی آن بوده است. بدین ترتیب، قدرت و دانش در تعامل با یکدیگر بر سوژه تسلط می‌یابند.

از نظر فوکو، قدرت افزون بر جنبه‌های فسادآور و مخرب و سرکوب‌گری که به همراه دارد، واجد جنبه‌های مثبت نیز هست، و با این اعتبار، یک نیروی صرفاً منفی به شمار نمی‌آید. وی، قدرت را منشأ حقیقت (صدق)<sup>۲</sup> معرفت به شمار می‌آورد و جامعه را محصول روابط مختلف قدرت در سطوح گوناگون تلقی می‌کند.

قدرت نمی‌تواند بدون استفاده از نوعی اقتصاد گفتار مبتنی بر صدق که از طریق این مشارکت و بر مبنای آن عمل می‌کند، فعالیت نماید. ما در معرض تولید و ساخت حقیقت (صدق) توسط قدرت قرار داریم و قادر نیستیم قدرت را جز از رهگذر تولید حقیقت اعمال نماییم. این وضع در مورد همه جوامع برقرار است.<sup>۳</sup>

فوکوی دیرینه‌شناس، دیرینه‌شناسی را شامل بازشناسی رنج‌آور تنازعات و حمله علیه استبداد منکوب شده، محلی و خاص می‌داند. این دانش علیه حقایق، نظام‌های کلان و ترکیب‌های کلان که ماتریس معرفت/قدرت نظم جدید را می‌رساند، جهت داده شده است. هدف او، پرده‌برداری از کار قدرت به منظور توانمندسازی کسانی است که برای پایداری متحمل رنج می‌باشند. در

قدرت عریان عصر جدید طی گفتمان‌هایی که به مشارکت توده‌ها نظم داده، هنجارهایی را بر اساس آن آشکار می‌گرداند آنچه منکوب شده است شناخت محلی و متمایز شده یعنی شناختی است که به دلیل آنکه بیان از تجربیات خاص افراد و جوامع دارد عجز و ناتوانی یگانگی را موجب می‌گردد.

با این تمهید نظری کوتاه، می‌خواهم بگویم که در نهانکده رازی که در پس هر فراز و فرود، گسست و پیوست، مانایی و پویایی و تولد و مرگ جریان‌های معرفتی نهفته است، ردپایی از قدرت وجود دارد. در این تماشاخانه راز، گفتمان‌های مختلف در همان زمان که به تماشای بت‌های قدرت مشغولند، خود نیز توسط چشم‌های متکثر قدرت در حال تماشا شدن هستند؛ در همان لحظه که روح سرکش قدرت را به مهمیز تدبیر خود رام می‌کنند و آن را به سخره خویش می‌کشند، خود اسیر اراده قدرت هستند و جز به تقدیر آن تدبیری روا نمی‌دارند. در یک کلام، می‌خواهم بگویم، گفتمان‌ها چه در لحظه تولید و باز تولید خود، چه در هنگامه افت و خیزهای خود، چه آنگاه که جامه‌ای از جشن عقل بر تن می‌کنند. چه آنگاه که چنین جامه‌ای از تن بدر می‌کند، چه در شرایطی که از طریق اکتساب و اقتباس و چه آنگاه که از رهگذر آموزش و آفرینش حاصل می‌گردد، تحت تأثیر مجموعه‌ای از شرایط و مقتضیات زمان و مکان هستند و این شرایط، نیز به نوبه خود در مدار و شبکه‌ای از روابط و فناوری‌های قدرت محصور هستند. بی‌تردید، گفتمان‌های گردآمده در این مجموعه نیز از این قاعده مستثنی نیستند. اما در نگاه ما، این رابطه (رابطه بین معرفت و قدرت) می‌تواند مثبت و سازنده باشد. در این دوران گذار و گذر، می‌توان با آشتی دادن دانش و قدرت در یک مجموعه یا دستگاه نظری، شرایط کارآمد شدن، مقبول شدن و مشروع شدن آن را فراهم آورد و مسابقه میان گفتمان‌ها را با هژمونیک شدن گفتمان برتر به پایان رسانید.



## پی‌نوشت‌ها

۱. فوکو، در مقدمه یادداشت‌های درسی خود، متذکر شده است که:

فرضیه اصلی که راهنمای کار ما در این دروس خواهد بود چنین است: روابط قدرت (با منازعاتی که در آن جریان دارد و یا نهادهایی که آن را حفظ می‌کنند) در ارتباط با مفهوم معرفت تنها نقش تسهیل‌کننده یا ممانعت‌کننده را بازی نمی‌کنند. این روابط تنها به این بسنده نمی‌کند که به معرفت مدد رسانند و یا موجب اشاعه آن گردند، یا آن را ابطال نمایند و یا محدود سازند. ارتباط میان قدرت و معرفت صرفاً به واسطه وجود منافع و یا عملکرد ایدئولوژی‌ها نیست. بنابراین، مسأله صرفاً این نیست که تعیین کنیم قدرت چگونه معرفت را متفاد می‌سازد و آن را برای تحقق اهداف خود به خدمت در می‌آورد، و یا اینکه چگونه مهر و نشان خود را بر پیشانی معرفت حک می‌کند و محتوا و چارچوبی ایدئولوژیک بر آن تحمیل می‌کند. هیچ پیکره‌ای از معرفت نمی‌تواند بدون بهره‌گیری از یک سیستم ارتباطی، استاد و مدارک انباشتن اطلاعات و توزیع آن شکل بگیرد. اما خود این سیستم صورتی را قدرت است. در موجودیت و عملکرد خود با سایر اشکال قدرت مرتبط است. عکس قضیه نیز صادق است. به این معنی که هیچ نوع قدرتی را نمی‌توان بدون انتزاع معرفت، به انحصار در آوردن، توزیع و حفظ آن به مورد اجرا درآورد. در این سطح چنین نیست که در یکسو، معرفت موجود باشد و در سوی دیگر، جامعه و یا در یکسو علم و در سوی دیگر حکومت، بل که تنها صورت‌های بنیادی از امری که آن را قدرت / معرفت می‌نامیم موجود است. حقیقتی که از رهگذر انجام تجربه بسامان حاصل می‌شود فرزند استنتاج است - استنتاج از قدرت سیاسی، اداری و قضایی. استنتاج، یعنی مطرح کردن حقیقتی که از رهگذر انجام تجربه بسامان حاصل می‌شود فرزند استنتاج است - استنتاج از قدرت سیاسی، اداری و قضایی، اخذ پاسخ، جمع آوری بینه و تأیید آن، و تثبیت و تقریر آنچه

که واقع شده. (Foucault: 1971-12, IX)

۲. مفهوم «صدق» یا «حقیقت» از مفاهیم کلیدی در اندیشه فوکو است در آثار نخستین وی، به نوعی نظریه صدق به معنای مطابقت با واقع تصریح می‌شود. لکن در دومین و سومین دوره از تحول فکری خود، دیدگاه فوکو در خصوص مسأله صدق دچار تغییرات عمده شد و وی دیدگاه متعارف در مورد صدق را کنار گذارد و بیش از پیش به استفاده از نظرات غیررتالیستی (رویکردی که معتقد است که چون ما هیچ درکی مستقلی از واقعیت - جدا از آنچه که توسط تئوری‌ها به ما داده می‌شود - نداریم. بهترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم آن است که یک سیستم متلائم مفهومی و یک چارچوب نظری سازگار درباره واقعیت بسازیم. اتخاذ این رهیافت، عملاً به معنای رها کردن نظریه صدق به معنای مطابقت با واقع و پذیرش نظریه صدق به معنای تلائم میان آراء است) در این خصوص روی آورد.

### 3. Power/Knowledge: 93.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی